# شهرآرا

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی
صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
مدیرمسئول: سید میثم موسوی‌مهر
سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸۱-۵
نمابر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

SHAHRARANEWS.IR
سال شانزدهم
۴شنبه
۵ دی ۱۴۰۳
۲۳ جمادی‌الثانی ۱۴۴۶
شماره ۴۳۹۲
Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir
سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید
میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای


دمای هوای مشهد
رطوبت هوا ۵۷٪
↓ ۰° ↑ ۱۱°
صبح ۳
ظهر ۱۱
عصر ۶
شب ۳

اوقات شرعی مشهد
اذان ظهر ۱۱:۳۱:۵۰
نیمه شب شرعی ۲۲:۴۶:۲۷
غروب آفتاب ۱۶:۲۲:۳۴
اذان صبح فردا ۰۵:۱۰:۴۴
اذان مغرب ۱۶:۴۳:۰۳
طلوع آفتاب فردا ۰۶:۴۱:۲۷



**امام رضا(ع):**
**مؤمن کسی است که هرگاه نیکی کند، از عمل خود خوشحال شود و هرگاه از او عمل بدی سر زند، استغفار کند. مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او در آسایش باشند. از ما نیست کسی که همسایگانش از آزار او در امان نباشند.**
عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۷

اول شخص

# استادی که فروتنانه هنرجو بود

**یادی از هنرمند فقید مشهدی، مرحوم بشیر محدثی‌فر، از نقاشان تصاویر شهدا که پنجم دیماه سال ۱۳۸۹ درگذشت**




نویسنده
آزاده چشمه‌سنگی


## آبی مثل آب‌های جنوب

پالت رنگ را گرفته توی دستش و درحالی‌که چشم‌هایش را رو به صفحه سفید بوم نقاشی تنگ می‌کند، آرام آرام قصه‌اش را آغاز می‌کند. دست می‌برد به رنگ قهوه‌ای و خیالش می‌دود سمت پیراهن خاکی برادرش، جلیل. همانی که بارها روی طناب رخت حیاط خانه‌شان در مشهد آویزان بود و غبار جبهه‌های نبرد از تار و پودش چکه می‌کرد. او از همان نخستین شلیک‌های آغاز جنگ تحمیلی، با جزئیات جنگ آشنا بود. خانه آن‌ها به واسطه حضور مستمر جلیل در پشت جبهه‌های نبرد، بوی باروت و گلاب می‌داد. بشیر حالا قلم را در رنگ آبی می‌چرخاند و خیالش می‌رود سمت آب‌های جنوب. همانجایی که برادرش جلیل بارها تا کمر در حالی که بیسیم را توی دستانش نگه داشته بود، در هوای سرد زمستان منتظر دستور فرمانده بود. آبی را با بغض می‌کشد. رنگ‌ها می‌سُرد روی صفحه سفید بوم و بشیر دلش برای استخوان‌های دردناک جلیل می‌سوزد. برای سرمای بی‌رحم زمستان که تا مغز استخوانش کشیده می‌شد و دست آخر می‌زند به سرش. بشیر هم مثل باقی اعضای خانواده، شاهد سردردهای مکرر برادرش بود. او عوارض نادیدنی جنگ را روی تن رزمنده‌ها از نزدیک دیده بود. وقتی نقاشی می‌کشید، انگار داشت از رنج‌های پنهانی نقش می‌زد که کمتر کسی از آن خبر داشت. پس از آبی آب‌های جنوب، نوبت می‌رسد به رنگ سرخ. رنگ لاله، رنگ خون، رنگ غیرت. بغضش کمانه می‌کند توی چشم‌های دلتنگش. او بارها طرح لاله را در جای جای نقاشی‌هایش کاشته است و انگار هربار جای رنگ، خون می‌چکد از موی قلم. چند بار قلم در سرخی رنگ‌ها ببرد و جوان رشید دیگری را به تصویر بکشد؟ کی تمام می‌شود، شمار این گل‌های از دست رفته؟ مگر سیاهی رنگ‌های پالت او می‌تواند غیرت توی چشم‌های شهدا را به تصویر بکشد؟ این‌ها را محض خاطر دل مادران شهدا می‌کشد که وقتی بوم نقاشی را بغل می‌گیرند، ذره‌ای از التهاب دلشان کم شود. بشیر آن‌قدر برابر عظمت شهدا سر به زیر انداخته که وقتی کار تمام می‌شود، دستش نمی‌رود آن پایین تصویر، جایی که هر هنرمندی نامش را به یادگار ثبت می‌کند، بنویسد محدثی‌فر. به یک «هنرجو»


خودنگاره مرحوم بشیر محدثی‌فر

## سرخ مثل لاله‌ها

پیرزن همین‌طور که سینه‌اش خس خس می‌کند و به سختی پاهایش روی زمین کشیده می‌شود، از در گالری کوچک بشیر وارد می‌شود. سری می‌چرخاند و با چشم‌های غمگین، اطراف را وارانداز می‌کند. بعد سر می‌چرخاند سمت بشیر و می‌پرسد: بسنده می‌کند. خضوع بشیر پای تصاویر شهدا، نظیر ندارد. می‌گوید: «خودم را قابل نمی‌دانم. در برابر عظمت شهدا و کاری که آن‌ها کرده‌اند، کار من ناچیز است و دلیلی ندارد که به‌واسطه آن‌ها بخواهم خودم را مطرح کنم...»

## سپید مثل بال پرنده‌ها

توی آن هشت سال دفاع مقدس، یکی با لباس رزم به میدان می‌آمد و آن یکی با ابزار هنر. بشیر محدثی‌فر، خیلی پیش‌تر از آن ایام، خود را با استعداد نقاشی شناخته بود. گوشه تمام دفترهای مشق او، طرح و نقش‌های چشم‌نواز بود. او قرابت عجیبی با رنگ و قلم و تصویر داشت. خوب شد همان اوایل دهه ۵۰ راهش را پیدا کرد رفت شاگرد استاد صادق پورشد. مردی که خودش با واسطه شاگرد یکی از شاگردان کمال‌الملک بود. بشیر محدثی تا پیش از بانگ جنگ، پرده‌های نقاشی حرم را نقش می‌زد، اما جنگ که آغاز شد رنگ‌ها را صرف پرتره شهدا می‌کرد. جنگ که تمام شد، بوم و قلم را برد گذاشت توی انبار و به‌ندرت دست به کار می‌برد. او دیگر پس از آنکه بیش از هزار چهره شهید را روی تابلوهای کوچک و بزرگ ماندگار کرده بود، حالا در موارد خاص به سراغ پالت رنگ‌هایش می‌رفت. مثلا شهید بابانظر را سال‌ها پس از پایان جنگ تحمیلی به تصویر کشید و آن تصویر بیست متری مکه و مدینه را در جامعه‌الحسین پس از سال‌های بازنشستگی برعهده گرفت، اما در ادامه بیش از خلق آثار تازه، به تربیت هنرجویان دیگری پرداخت که می‌توانستند به مرور ادامه قلم او روی صفحه بی‌نهایت هنر باشند. کسانی چون احمد منصوب و موسی‌الرضا نظام‌دوست و امانی که هرکدام نامی آشنا در مشهد هستند. دست آخر هم در پنجم دی ماه سال ۱۳۸۹ دست‌هایش را از زمانه شست و با خاطری آرام و پاکیزه به ملاقات برادر شهیدش شتافت.

پس تصویر پسرم کو؟ بشیر اشاره‌ای به گوشه گالری می‌اندازد. جوان خوش‌رو و زیبایی دارد روی بوم نقاشی لبخند می‌زند. مادر انگار جوانش را یک‌بار دیگر بعد از شهادت دیده باشد، از شدت اندوه و دلتنگی بی‌حال می‌شود و زمین می‌افتد. خطوط چهره، همانی است که بارها بوسیده است. آقای محدثی‌فر جوری آن معصومیت و غیرت توأمان را در نگاه شهدا به تصویر می‌کشد که انگار رنگ‌ها زنده‌اند و آدم از وقار نگاه شهید، به تعظیم می‌افتد. تمام شب را به نقش زدن تصویر شهدا گذرانده و حالا دسته تشییع‌کنندگان دارند به چهارراه خسروی نزدیک می‌شوند. باید تا پیش از آمدن آن‌ها، لاله پرپر دیگری را در قاب تصویر بکارد. این شهید سی‌ویکم است. قلم را برمی‌دارد و می‌زند توی رنگ‌ها. توی آبی آب‌های جنوب و خاکی پیراهن برادرش.

برای نوشتن این مطلب از اطلاعات روزنامه خراسان و وبگاه یاران خراسانی استفاده شده است.

چکامه

آسمان را عرشیان امشب چراغان می‌کنند ..... کهکشان در کهکشان آیینه بندان می‌کنند
قدسیان امشب به عین مقدم شمس‌الشموس ..... اختران را بهر کسب نور مهمان می‌کنند
تشنگان معرفت امشب به زیر آسمان ..... ابرهای رحمت حق باز باران می‌کنند
انجمن آراست نام ثامن الاطهار و باز ..... نام او را عاشقان شمع شبستان می‌کنند
تازه می‌گردد دل من چون گل شبنم زده ..... آیه نام ورا هر جا که عنوان می‌کنند
هرکه اشک شوق ریزد از برایش روز حشر ..... دامن او را پر از یاقوت و مرجان می‌کنند
روضه او هست تا آیینه باغ بهشت ..... زائران او مکان در باغ رضوان می‌کنند
در حریم او که باشد بهر ما دارالشفا ..... دردمندان دردهای خویش درمان می‌کنند
ای «وفائی» هرکه گردد زائرش با معرفت ..... مشکل او را به روز حشر آسان می‌کنند

**آسمان را عرشیان امشب چراغان می‌کنند**

سید هاشم وفایی

آهوی ضامن‌دار

# برفی که بر رکوع نشست

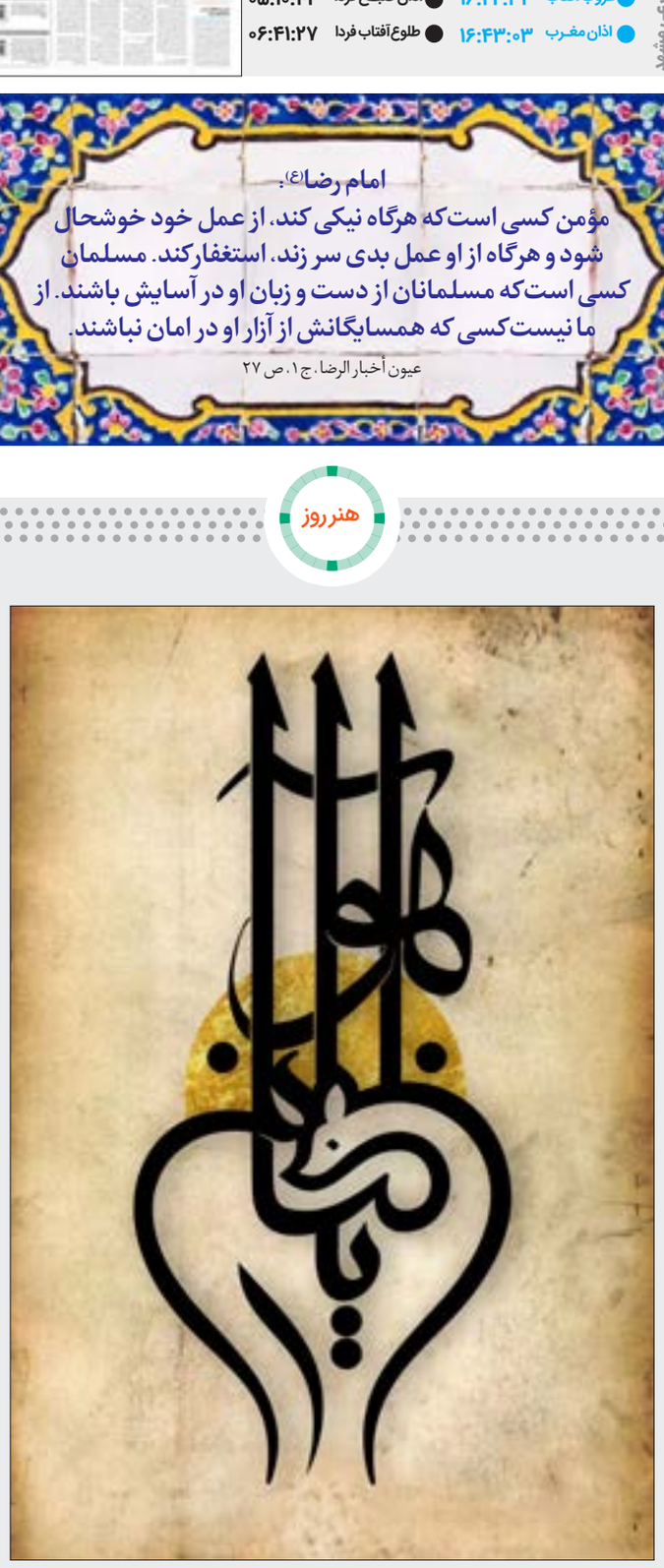



شاعر و نویسنده
حامد عسگری


مشهد سرمایش انگار تیغ بر استخوان می‌کشد. چاک می‌دهد روح را و آدم خداخدا می‌کند که کاش دکمه‌ای داشت جسمش که می‌زد و گرمش می‌کرد. سرمای مشهد درونگرایت می‌کند، تو را به خودت بر می‌گرداند و آیینه می‌گیرد پیش رویت.
درزمستان‌های حرم انگار آدم‌ها جور دیگری باشما گفت‌وگو می‌کنند، دل می‌دهند و قلوه می‌گیرند. از پشت فرش‌های آویزان که رد می‌شوی و وارد شبستان‌های منتهی به مضجع می‌شوی انگار اردیبشت شیراز است از عطر و گرمای ملیح و معطر. زمستان‌های حرم را از مژه‌های خیس سربازها و جوراب ضخیم‌های مادرها و عباهای کلفت و پشمی روحانی‌های حرم تقلب می‌کنم. تو کیستی که سرما و گرما نمی‌شناسی! همیشه در خانه‌ات باز است و برای همه وقت داری.
من در زمستان‌ها که خدمتتان می‌رسم یاد آن قصه‌ای می‌افتم که در یکی از سفرها پدرم برایم تعریف کرد که در زمان‌های دور از امروز سیدی با خادمی صحبت کرد و اجازه خواست کنار گنبد مشرف شود و نماز شبی بخواند و تضرعی کند و خادم گفت توی این سرما و برف؟ و سید گفته بود من قرار است سرمایش را به جان بخرم تو نگران نباش! و پذیرفت. بابا می‌گفت خادم در پشت بام را باز کرد و به سید گفت که نزدیک اذان صبح می‌آیم دنبالت و در را بست و رفت. بابا می‌گفت خادم آمد و فکرش این بود که نیم ساعت دیگر سردش می‌شود و باید گوش به زنگ باشد که سید در پشت بام یخ نزند. برای همین هوشیار ماند.... بابا می‌گفت گرمای مطبوع بخاری هیزمی اتاق خادم‌ها خادم را در خواب فرو برد. بیدار که شد گفت ای وااای سید... بدو رفت بالا و دید که سید در رکوع است و حیرت‌آور اینکه روی پشت و کمرش در حالت رکوع یک وجب برف نشسته و سید اصلا متوجه نشده ...
زمستان حرم شما لطفی عجیب دارد و حالی غریب! من را در همه فصل‌ها دعوت کنید.
من نه نمازشب خوانم و نه سید و نه در حرمتان آشنایی دارم، ولی تمنا می‌کنم من را هم دریابید.


عکس: محمدجواد مشهدی/ استان نیوز

هنرروز

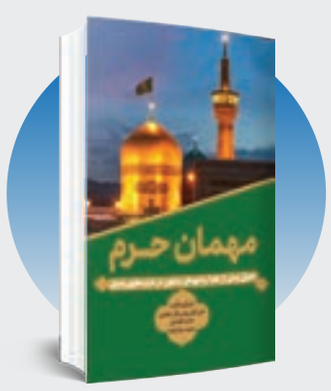


«یاضامن آهو» اثر فاطمه غلامی طهرانی
اثر برگزیده دومین فراخوان حروف‌نگاری هیأت

کتابخوان

# مهمانان امام مهربان

کتاب «مهمان حرم» با محوریت معرفی برخی از علما و شهدای مدفون در حرم مطهر رضوی به‌تازگی از سوی انتشارات بوی شهر بهشت منتشر و رونمایی شده است. این کتاب را علی‌اکبر روحی گل‌خطمی، حامد کاشانی و حجت رضازاده گردآوری کرده‌اند.
به گفته حامد کاشانی یکی از گردآورندگان «مهمان حرم» هدف از نگارش این کتاب این بوده که بزرگان مدفون شده در حرم دوباره معرفی شوند، بسیاری از این بزرگان را خیلی‌ها نمی‌شناسند. مثل پیرپالان‌دوز که خیلی‌ها نامش را شنیده‌اند اما نمی‌دانند مقبره او کجاست. عالم فقیدی که شیخ بهایی برای موضوعات عرفانی به او مراجعه می‌کرده است.
این کتاب به شهدای ترور دهه ۸۰ و قبل‌تر از آن نیز پرداخته و محل تولد و آثار برجسته این افراد، محل دفن و نکات مهمی از زندگی و فعالیت‌های آن‌ها پیش روی مخاطب است. در پایان کتاب همچنین منابع معرفی شده در قالب لینک‌های PDF ارائه شده تا خوانندگان بتوانند به اطلاعات تکمیلی دسترسی پیدا کنند.




عکس روز

## جشن فرشته‌ها

**۸۸۸ دختر ۹ساله چادرهای گل‌دارشان را سر کرده‌اند و آمده‌اند حرم تا نخستین نماز جماعت واجبشان را زیر سایه امام مهربانی بخوانند. شادی این جشن بزرگ هم‌زمان با ایام میلاد حضرت زهرا(س)، در رواق دارالمرحمه حرم مطهر رضوی برایشان خاطره شد.**

عکس: سید مرتضی فاطمیان/ آستان نیوز

